



این زمان که در این عالم  
 کز باد عمارت افغانی  
 در این زمان که در این عالم  
 کز باد عمارت افغانی  
 در این زمان که در این عالم  
 کز باد عمارت افغانی

نیت نیکت کما پیش چونکه با همان حدیث شنید دید خود در آن سلامت گاه دید یاران خویش را خاموش بر آن دوستان که خوردند با همه در موافقت کوشید قصه چون گفت ماه زیبا هر روز چو خنجر است روزی غیب بر نمود از خاک صندل فام	میرساند ترا خانه خویش تشنه بداد زنده گانی دید کاوش دیو برده بود ز راه هر یک از سو کواری ازرق بوش	دست خود را من ده از مری دست خود را بسکت بدستش داد باغ را در کشت دو کرد کشت هر چه ز غار بود تا فرجام
---	---	--



آمد از کند کبود برون صدف آن محیط کلای رنگ	شد بخت بد سرای صندل کن چون در آموذ در یکاهم رنگ	با ده خورشید دست لعین شاه اران شک چشم جان پرور	و اب کوش ز دست خود لعین خواست که خاطرش سازد زین
--	--	---	--

این زمان که در این عالم  
 کز باد عمارت افغانی  
 در این زمان که در این عالم  
 کز باد عمارت افغانی  
 در این زمان که در این عالم  
 کز باد عمارت افغانی

این زمان که در این عالم  
 کز باد عمارت افغانی  
 در این زمان که در این عالم  
 کز باد عمارت افغانی  
 در این زمان که در این عالم  
 کز باد عمارت افغانی